

فراشناخت چیست و چه نقشی در زندگی ما دارد.

امیرسعید صدیق

به مناسبت آغاز چهار سالگی راز رویش

امروزه ما در جهانی زندگی می‌کنیم که انباشته از آشفتگی‌هاست. جهانی که هر لحظه با نوسان و آشوب همراه می‌باشد. مهمترین اثری که جهان پر نوسان امروز برای بشر به جای گذاشته نگرانی‌های مستمر بوده که حس امنیت و آرامش او را به خطر انداخته است. در این شرایط دستگاه شناختی انسان نیز همانند جهان پیرامون دچار آشفتگی شده، به طوریکه مهمترین معضل اجتماعی که به دنبال داشته حس جدایی و ناامنی برای انسانها بوده است. اما باید دانست واقعیت جهان چیز دیگری است. جهان پیش روی ما از قواعدی پیروی می‌کند که همیشه در حال تغییر و تحول بوده و شاید آنچه که امروزه ما را آشفته می‌سازد سرعت بالای این تغییرات می‌باشد. آنچه که مسلم است، تغییرات این جهان را نمی‌توان لزوماً به سوی انحطاط و نیستی تلقی کرد، طبق یافته‌های علوم، جهان به سوی تکامل سیر می‌کند در جهانی که سرعت تغییرات آن بسیار بالا رفته است، دستگاه شناختی بشر نیز به ناگزیر باید با این تغییرات هنگام باشد. تغییرات جهان چه در نظام زیستی (بیولوژیک) و چه در نظام اجتماعی، زندگی ما انسانها را دگرگون می‌نماید.

اما باید دانست، تغییر و تکامل جهان از ابتدا همواره بسوی افزایش پیچیدگی بوده است. با پیچیده‌تر شدن جهان ما با شکل‌های جدید از نظم و توازن مواجه هستیم. از این رو ما انسان‌ها برای حفظ بقا و سلامت خود نیاز به تطبیق پذیری و تنوع‌پذیری خواهیم داشت تا بتوانیم با دنیای اطراف خود ارتباط و تعامل بهتری برقرار کنیم. این امر پیش از همه به عهده دستگاه شناختی ماست. چرا که تنها این دستگاه و قوه بشر است که او را بسوی رشد و تعالی هدایت می‌کند. آنچه در این نوشتار مورد توجه است بررسی و شناخت درست دستگاه شناختی و ادراکی انسان می‌باشد که امروزه به آن **فراشناخت** می‌گویند.

انسان در عصر جدید به سوی شناخت تجربی روی آورده است و عالم فراتر از تجربه را قابل تصور نمی‌داند. طبق قوانین و یافته‌های جدید علم فیزیک از جمله فیزیک کوانتوم دستگاه شناخت تجربی ما انسان‌ها وابسته به حواس پنجگانه است.

این حواس در مواجه با پدیده‌های جهان هستی ناقص و غیرقابل اعتماد هستند. چرا که جهان ما با تمامی پدیده‌های خود از دو جزء یعنی ذرات و امواج تشکیل شده است. حواس پنجگانه ما برای ادراک پدیده‌ها هرگز قادر نیست به تمامی امواج و انرژی آمیخته شده با ذرات آگاهی کامل یابد. به عبارتی انسان هرگز قادر نیست به امواج و انرژی‌های شگرف موجود در طبیعت که فراتر از حواس و ادراک اوست، وقوف یابد. به طور خلاصه، در صورتی که انسان تمامی شناخت خود را به حواس پنجگانه محدود نماید، قادر نخواهد بود تا به معرفت هستی در حد کمال خود دست یابد.

علوم تجربی و فنی و مهندسی جدید که تماماً بر شناخت تجربی انسان متکی هستند، آدمی را در مسیر خود محوری و خویشتن پرستی هدایت کرده اند. خویشتنی که انسان تجربی آن را می‌شناسد به دلیل شناخت ناقص او، خویشتن واقعی او نیست. چرا که در عصر جدید، انسان به دلیل اتکاء بی‌رویه به حواس ناقص، پیوندهای وجودی خود را با جهان هستی از هم گسیخته، این گسیختگی از جهان هستی موجب فراموشی طبیعت و به تبع آن جهان فراطبیعی گشته است. به طوری که امروز ضایعات آن را نه فقط در تخریب روزافزون طبیعت بلکه در فراموشی وجود و جوهره انسانی هم مشاهده می‌کنیم.

دستگاه شناختی بشر به دلیل محدودیت‌های پدیدآمده، صرفاً معطوف به **ابزارسازی** بوده است. ماهیت پیشرفت بشر در طول تاریخ بسوی ساخت ابزارهای تازه برای راحتی زندگی روزمره بوده و نه چیزی فراتر از آن. چیزی که هدف نهایی تکنولوژی‌های پیشرفته محسوب می‌شوند. آنچه در میان کلیه ابناء بشر همواره موجب وحدت نظر بوده تنها در همین بکارگیری ابزارهای زندگی بوده است. تمامی آحاد بشر از هر جامعه، قوم و قبیله و فرهنگ تنها در ابزارسازی و بکارگیری فناوری با یکدیگر وحدت نظر دارند. مثل استفاده از وسایل نقلیه پرسرعت یا استفاده از وسایل ارتباطی برق‌آسا که هیچ مرام و مسلکی اصولاً با آن تعارض بنیادین پیدا نکرده است مگر در نحو مدیریت یا حد و حصر آن. اما تفکر و تأمل درباره واقعیت‌های فراتر از دستگاه حسی و تجربی انسان، همیشه در طول تاریخ باعث سرگشتگی و آشفتگی خیال بوده است.

تمامی **پدیده‌های فراتجربی و بنیادین** همانند شناخت هستی و نیستی یا شناخت فلسفه زندگی از جمله تعریف سعادت‌مندی و تیره روزی همگی از ازل تا ابد محل نزاع و تعارضات حل نشده بوده‌اند. چرا که ما هنوز همانند ابزارهای زندگی تعریف فراگیری از پدیده‌های بنیادین زندگی، نداشته‌ایم. عدم توافق ابناء بشر بر روی پدیده‌های فراتجربی و بنیادین به همین محدودیت دستگاه شناختی او باز می‌گردد. چرا که همواره در بند حواس پنجگانه خود برای شناخت ارکان هستی بوده است. بهترین مثال از گنجینه شعر و ادب فارسی در حکایت فیل در تاریکی نهفته است و مردمانی که هر یک از این جانور عظیم جسته بر اساس دستگاه حسی خود روایتی متفاوت ارائه می‌کنند و در نهایت هم هرگز به نقطه تفاهم دست نمی‌یابند.

در فضای محدودیت دستگاه شناختی، **دو عارضه روانی** می‌تواند عموم بشر را فراگیرد، یکی اضطراب است و دیگری افسردگی. اضطراب محصول دستگاه شناختی ناقص و معیوب بشر می‌باشد و افسردگی محصول نبود عشق و علاقه در زندگی. عشق به زندگی، برترین و والاترین نوع عشق ورزی محسوب می‌شود چرا که لازمه حیات می‌باشد. عشق به زندگی در کلیه ارکان هستی از جمادات تا نباتات جریان دارد. آنچه عامل اصلی افسردگی در انسان امروزی است، ناتوانی او در عشق و مهرورزی است. بی‌انگیزگی و بی‌علاقگی در زندگی بی‌شک در عدم توازن در شناخت از جهان درونی و بیرونی ما نهفته است.

در صورتی که بتوانیم فراتر از دستگاه شناختی تجربی خود گام برداریم، در مواجهه با پدیده‌های هستی از جمله حوادث و ناملایمات زندگی به دستگاه شناخت حواس پنجگانه خود به تنهایی اتکاء نخواهیم کرد.

چرا که این نگاه می‌تواند انسان را به بیراه بکشاند و او را از شناخت واقعی خویش دور سازد. چنانچه انسان بتواند با همه قوای شناختی موجود، معرفت خود را از خویشتن و جهان هستی کامل کند، می‌فهمد که قوانین طبیعت و ماوراء طبیعت لزوماً همیشه با خواسته‌های او پیش نمی‌رود. این به دلیل ناسازگاری جهان هستی با زندگی فردی انسان یا کثرت‌فتری چرخ روزگار نیست. **خواسته‌ها و تمنیات انسان** در واقع ریشه در ساختار ادراکی و شناختی او دارد. این شناخت محدود و ناقص ماست که خواسته‌های ناموزون را در ما رقم می‌زند، خواسته‌هایی که با شرایط جهان ما سازگار نیست. در صورتی که خطای شناختی ما از خود و جهان هستی به حداقل کاهش یابد بی‌تردید خواسته‌های انسان نیز معقول‌تر و متناسب‌تر خواهد بود. این نقطه ایست که می‌تواند ما را به آرامش و سلامت روح و روان نزدیک سازد. و در نهایت ما را از افسردگی و پریشانی دور کند.

اما در کل باید به این پرسش پاسخ گفت، چگونه می‌توان از تمامی توانایی‌های دستگاه شناختی خود بهره‌گیریم تا به کمال دست یابیم. بی‌تردید در این مورد پاسخ‌های بسیاری مطرح شده که در پایان بخش اول این گفتار مایلیم به یکی از مهمترین آنها یعنی **خرد جمعی** اشاره کنم. جا دارد در اینجا به شاعر و متفکر بلندآوازه ایران زمین مولانا اشاره کنیم که تکامل دستگاه شناختی بشر در گرو خرد جمعی می‌داند. خرد جمعی همان برقراری رابطه موثر با افراد صاحب کمالات و اندیشه ورز می‌باشد. پر واضح است در هر زمینه‌ای افراد صاحب تخصص به ویژه در لحظات تصمیم‌گیری برای ما راهگشا خواهد بود. پاسخ دوم فرشناختی، این است که برای تقویت قوای ادراکی و شناختی باید از نگاه قطبی به ارکان زندگی پرهیز کنیم.

به این معنا که مسائل را بر اساس صفر و یک و دو قطبی قضاوت نکنیم. اینکه پدیده‌های عالم را یا خوب بدانیم یا بد و به عبارتی آنها را میان خیر و شر تقسیم‌بندی کنیم موجب ذهیت تک بعدی و تعصب‌آلود می‌گردد و ما را درک درست واقعیت‌ها به خصوص خویشتن خویش بازمی‌دارد. اگر به این نکته دست یابیم که کلیه ارکان زندگی ما پیرو **قانون نسبیت** است و میان خوب و بد و تمامی دو قطبی‌های عالم طیف وسیعی وجود دارد همانند صفر و یک که به لحاظ ریاضی بی‌نهایت اعداد اعشاری میان آنها وجود دارد، آنگاه می‌توانیم شناخت خود را بیشتر با پیچیدگی‌های جهان و افت و خیزهای آن تطبیق دهیم. البته که پرهیز از نگاه قطبی به جهان کار آسانی نیست و نیاز به توانایی‌های شخصیتی و تمرین و ممارست به ویژه مراجعه دائم به خرد جمعی دارد.

پایان—